

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

دلیل دیگری که اقامه شده یا می‌توان اقامه کرد بر اشتراط تکلیف به تکلیف تحریمی حالا
که محل بحث هست للدخول متعلق تحریم در محل ابتلاء این هست که در صورت خروج
از محل ابتلاء مبادی اعتبار حکم برای مولا حاصل نمی‌شود. خب حکم یک اعتباری است
که شارع و مولا آن را انجام می‌دهد و بما این‌که این خودش یک کاری است از مولا مبادی
می‌خواهد. و اگر مبادی این کار امتناع داشته باشد قابل تحقق نباشد قهراً آن اعتبار و آن
جعل آن حکم هم محقق نخواهد شد. و در جایی که خارج از محل ابتلاء است گفته
می‌شود این چنین است؛ چون اعتبار حکم مقصد از او هدف از او عبارت است از این‌که
عبد استناد کند و به خاطر آن اعتبار حکم و آن حکمی که در مقام وجود دارد آن کار را
انجام ندهد. و در موارد خروج از محل ابتلاء این استناد به همان بیانی که گفته شد قبلاً
تحقق نمی‌پذیرد الا به این‌که عبد در خودش بیاید مقدمات ایجاد آن امر را ایجاد کند و
خودش را در آستانه‌ی امکان انجام آن قرار بدهد آن وقت حالا بگوید که چون مولا گفته
نکن نمی‌کنم. اما در صورتی که مقدماتش فراهم نیست آن این‌جا هست مثلاً در ایران
است آن مطلب در مثلاً آن طرف کره‌ی زمین است که اصلاً مقدمات حصول آن عادتاً
برای او فراهم نیست در این‌جا بیاید چه جور می‌تواند بگوید من آن‌که می‌خواهم ترک دارم
می‌کنم یا ترک می‌کنم او را، این به خاطر این است که مولا گفته؟ وقتی مولا می‌داند که
این جعل این حکم برای او این آن غرضی که از حکم است، این محقق در حق او نمی‌شود
پس انقذاج داعی در او نمی‌شود برای این‌که این حکم را جعل کنی و این غیر از مسأله‌ی
لغویت است. این مسأله این است که این ارتباط تکوینی بین این‌که اراده‌ی آن فعل را
بخواهد بکند چون آن‌جا مسأله‌ی لغویت در کار نیست، اراده‌ی تکوینی و انقذاج داعی در
نفس مولا وقتی می‌بیند که اثری نیست، چیزی نیست انقذاج داعی نمی‌شود در نفس او.
یعنی عاملی وجود ندارد که داعی در نفس او منقذ بشود برای این‌که بخواهد تکلیف جعل
بکند. این هم یک بیانی است که ممکن است در مقام گفته بشود. پاسخ این است که
همان‌طور که قبلاً گفته می‌شد که یک وقتی اگر بشود فرض کرد که ممکن است این شیء
در معرض تحقق باشد، در معرض اراده باشد، این‌جا تکلیف برای این‌که عبد منتهی بشود
و آن را در معرض قرار ندهد این عقلائی است و انقذاج داعی می‌شود، مگر این‌که
این‌جوری بگوییم، بگوییم که در فرض عدم ابتلاء چه فایده دارد با فرض عدم ابتلاء؟ آن
فرضی که شما می‌گویید که برود مقدمات را فراهم بکند که داخل در محل ابتلاء می‌شود،
آن‌جا خب می‌تواند آن نهی آن‌جا را بگیرد، آن حکم آن‌جا را بگیرد. اما در جایی که در محل
ابتلاء نیست با فرض این‌که در محل ابتلاء نیست این‌جا انقذاج داعی در نفس مولا
نمی‌شود. از این هم ممکن است جواب بدهیم به این‌که درست است الان در محل
ابتلائش نیست ولی می‌تواند کاری کند که در محل ابتلائش باشد. مولا نهی می‌کند که

چنین غرضی، داعی‌ای در نفسش ایجاد نشود که ما برویم آن را داخل در محل ابتلاء کنیم و انجام بدهیم. بگوید حالا رفتیم و انجام هم دادیم، مقدمات هم فراهم کردیم چه فایده‌ای دارد؟ حرام است انجام دادنش. حالا رفتیم خرج هم کردیم خودمان را رساندیم به آن‌ور عالم و مثلاً به آن ثوبی که به آن شخصی که با هم همسفر بودیم، ولی حالا که رسیدیم که چی؟ اگر الان مولا او را تحریم نکرده باشد حکم بر حرمت نداشته باشد این ممکن است انقذاج داعی در نفسش بشود، امکان در معرض این هست که برود مقدماتش را فراهم بکند. از این هم ممکن است کسی جواب بدهد به این‌که خب نه اگر به این شکل باشد که متصور است که وقتی که داعی، من مقدمات را فراهم کردم آن‌وقت حرام می‌کند، اگر چه حالا حرام نیست؟ آن‌وقت بیاید حرام بکند. پس باز همین کفایت می‌کند بر این‌که در نفس عبد تعرض به مقدمات و تمهید مقدمات محقق نشود. لازم نیست حتماً الان بداند این حرام است، اگر بداند وقتی هم مقدمات ممهّده شد و آماده شد آن موقع حرام می‌شود چون در محل داخل در محل ابتلاء می‌شود. خب این هم کفی در این‌که مولا نهی بکند، یعنی عبد دنبال این کار نرود. پس بنابراین اصل این بیان شاید خالی از قوت نباشد که گفته بشود که چیزی که خارج از محل ابتلاء هست مبادی اختیار این‌که مولا یک حکمی برای آن مورد جعل بکند در نفسش پیدا نمی‌شود حتی بالاطلاق، حتی بنحو خطابات قانونیه. چون خطابات قانونیه و اطلاق این‌جور نیست که مبادی نخواهد، همان‌طور که دیروز توضیح دادیم یا پریروز بادم نیست، که این‌که گفته می‌شود اطلاق لغو نیست چون مؤونه‌ی زائده نمی‌خواهد ما از رهگذر فقط خطاب نمی‌گیریم به این لغویت و عدم لغویت، از نظر مبادی‌اش باید توجه بکنیم و انقذاج اراده که مولا اراده کرده باشد که این حکمش آن‌جا هم باشد همان‌جور که باید مصلحتش آن‌جا باشد تا مصلحت نباشد معنا ندارد که بگوید که حکم هم باشد خب ما که کار زائدی نمی‌خواهیم بکنیم، عبارت‌مان را مطلق قرار می‌دهیم که آن‌ها را هم بگیرد. انقذاج داعی در آن نمی‌شود علاوه بر این‌که مانع هم دارد که عبد را در زحمت می‌اندازی بلا ملاکی بلا وجوه. اصلاً انقذاج داعی در قلبش نمی‌شود که آن را، این‌جا هم همین‌جور است که وقتی می‌بیند اثر بر او مترتب نمی‌شود و او هرگز بحسب عادت مبتلای به او نخواهد شد و دام‌گیرش نخواهد شد چه معنا دارد که بگوییم انقذاج داعی در نفسش می‌شود و اراده می‌کند وجود حکم را در آن‌جا و اعتبار حکم را حتی نسبت به آن‌جا ...

س: اگر جهتی باشد چی آن‌وقت؟ وقتی جهتی بودنش ...

ج: جهتی بودن یعنی چی؟

س: یعنی این‌که می‌داند که عبد این را عادتاً ترک می‌کند درست است؟ اما این درواقع داعی‌اش مطلق ترک این نیست به استناد

ج: استناد را گفتیم، استناد گفتیم که اگر آن فرمایش منتقی را بگوییم که استناد در جایی است که باشد، بتواند و بگوید حالا چون مولا گفته اما اگر، بله به این شکل که دیروز هم شاید ... بله به این شکل شاید قابل تصور باشد. ببینید آن که اشکال منتقی را هم این‌جوری جواب می‌دهند که ایشان می‌فرمود که خب استناد در جایی است که مبادی برای شخص وجود داشته باشد حالا به‌خاطر این‌که مولا فرموده، اما اگر مبادی در نفسش وجود ندارد یا مبادی بر عدم آن وجود دارد خب این، مثلاً کسی بگوید من نفس می‌کشم برای خدا، برای خدا این‌جاها خیلی مشکل است که کسی بگوید من برای خدا نفس می‌کشم، حالا مگر این‌که بگویید یعنی خودم را نمی‌کشم برای خدا مثلاً، حالا یک کارهایی

که بالاخره...

س: مثلاً فلان نفس محترمه‌ای که آن برای دنیا هست و ...

ج: نمی‌کشم برای خدا ...

س: نمی‌کشم به خاطر خدا

ج: برای خدا ...

س: ... خدا به من ثواب بدهد ..

ج: این مثلاً یعنی چی؟

س: یعنی چی؟

ولی اگر این جوری بگوییم، بگوییم هدف مولا از حکمش این نیست که یک قضیه‌ی فعلیه‌ای، استنادیه‌ای در قلب درست بشود، بلکه قضیه‌ی تقدیریه هم ثواب دارد و تقرب ایجاد می‌کند که اگر ...

س: همان که جلسه‌ی قبل می‌فرمودید؟

ج: ها، که اگر قدرت برای من بود هم نمی‌کردم، این حکم را امتثال می‌کردم مثل باب صوم که مثال زدیم. فلذا در روایات هم هست که مؤمن چون این جور قصدی را دارد که اگر خدای متعال برای ابد هم در دنیا نگهش دارد امتثال می‌کند و اطاعت خدا را می‌کند از این جهت پاداش ابدی به او می‌دهیم ولو این‌که می‌داند این قدر نمی‌ماند توی دنیا ...

س: تفضل است، این تفضل است ...

ج: نه، همین تفضل اشکال ندارد پس می‌شود ...

س: حاج آقا بحث سر داعی و

ج: نه، داریم خب همین چرا؟ شارع می‌گوید من این حکم را جعل می‌کنم تا زمینه مهیا بشود برای این عبد که چنین قصدی را، قصد تعلیقی ...

س: موضوع با تفضل درست بشود ...

ج: آره

که بگوید من آن حرام کرده خدای متعال ولو این‌که در اختیار من نیست، الان مستبعد است ولی اگر جوری بشود که بتوانم انجام می‌دهم. فلذا در هردو طرفش ما داریم این‌ها را در روایات که کسانی که الان زمان عاشورا را درک نکردند اما اگر قصدشان این است که معاذالله اگر ما بودیم به کمک طرف مقابل ابا عبدالله(ع) بودیم، این‌ها همان عذاب و همان عقاب و همان چیز را دارند.

س:

ج: بله.

که حضرت هم که ظهور می‌فرمایند این‌ها را، و از برعکسش کسانی که حالا هستند می‌گویند یا لیتنا، اگر بودیم این کار را می‌کردیم به طرفداری سیدالشهداء بودیم، این‌ها را هم ثواب آن‌ها را به آن‌ها می‌دهند. این‌جا شارع جعل تکلیف که می‌کنند این فایده‌ای که محقق خوئی فرمودند و بعضی بزرگان دیگر که شارع غرض این است که یک چیزی درست کند که موجب بشود عید این‌جور تصمیمی در دلش درست که همین تصمیمِ مقریش است که خدا آن را حرام کرده من اگر جوری بشود که او در ابتلاء من واقع بشود و بتوانم انجام هم بدهم نخواهم داد. خب اگر حکم نداشته باشد که چنین قصدی نمی‌تواند بکند از این حکم. بله می‌تواند یک حکم تقدیری را هم فرض کند و فرق است بین این‌که حکم موجود را این‌جور قصد کند برایش یا حکم تقدیری که اگر خدای متعال، مثلاً ما اگر بگوییم که الان حلال کرده خدای متعال اکل مثلاً پرتقال را، اگر خدا اکل پرتقال را حرام بکند ما هم امثال خواهیم کرد. این هم هست ولی یک مرتبه پایین‌تر است، آن این است که الان هست و من قصد می‌کنم که اگر قدرت پیدا کنم این را امثال خواهم کرد...

س: یعنی ثابت شده که اگر شما، ثابت است این جمیع المحرمات نه بعضی از افعال خاصی مثل دفاع از سیدالشهداء و این‌ها، بعضی از افعال خاص را نه، جمیع محرمات را به صرف التفات تقدیری و ارتکازی که من اگر خدایا الان می‌گویم همه‌ی محرمات را اگر من در معرضش باشم ترک می‌کنم، خدا هم ثابت بشود از آن روز با همین اعتبار من خدا به‌خاطر ترک همه، من نه الان دارم آدم می‌کشم، نه دارم به نامحرم نگاه می‌کنم، نه این همه کارهای دیگر انجام می‌دهم، همه را خدا ثوابش را می‌دهد

ج: ببینید نه مسأله‌ی ثواب نه نه نه ...

س: احتمالش هم کافی نیست ...

ج: نه حالا عرض می‌کنم ...

س: ... چرا؟ چون که تقرب عبادی و استحقاق ثواب قطعاً قطعاً عقلاً به این استحقاق ثواب نمی‌دهند. یک عبدی بنده‌ای نشسته مولا هنوز هیچ‌کدام از نواهی که در معرضش هست را امثال نکرده به‌خاطر

ج: نه این تقرب ...

س: اولویت عبودیت می‌گویند تو همین که اگر می‌فرض می‌کنی من به تو ثواب می‌دهم، قطعاً تقرب عبادی حاصل نمی‌شود، من دارم تفضل می‌کنم ...

ج: ... بله ما می‌گوییم قطعاً حاصل می‌شود، حالا عبادی به این معنا. ببینید تقرب یک امر جعلی نیست یک امر واقعی است، اگر کسی حالا حتی نسبت به بشر شما اگر بدانی یک آدمی است که توی ذهنش این است که هرچی این آقا بفرماید من عمل می‌کنم ...

س: این عبد القلب را دارد ...

ج: این عبد القلب را دارد درست؟ این به شما مقرب است که می‌گویی این آدم آدمی است که من می‌دانم ...

س: تقرب عبادی ...

ج: نه حالا، عبادی به معنای چی؟ نه تشریع نمی‌خواهد بکند، نه ببینید تعبد عبادی به این معنا که خدا تشریع کند ...

س: نه نه نه

ج: خب اگر نه به این‌ها کاری ندارد، می‌گوید خدایا اگر عبد به این‌جور حالتی در او باشد که بگوید خدایا اگر فلان چیز را حرام بفرمایی که من خیلی هم مثلاً او را دوست دارم ولی حالا می‌دانم حلال فرمودی، حلال واقعی هم فرمودی، طیبات است، می‌دانم حلال، ولی اگر همین را حرام بفرمایی من چه می‌کنم؟ من امتثال می‌کنم ...

س: این تقریبی که شما می‌فرمایید ...

ج: این تقرب ایجاد می‌شود.

س: این تقریبی که شما می‌فرمایید مثل تقرب باب انقیاد است ...

ج: خیلی خب ...

س: شیخ می‌گوید که استحقاق مذمتی که یستتبع استحقاق العقاب آن استحقاق مذمت علی الفعل است لا الفاعل، استحقاق مذمت بر فاعل در متجری می‌گوید این چون استحقاق علی الفاعل است فقط می‌گویند و هو عن سوء سریرهات این‌جا اصلاً استحقاق عقاب ندارد و عقلاء نمی‌گویند. عکسش که توی انقیاد است و مثل ما نحن فیه هم همین است، من فعلاً کاری نکردم فقط یک انقیاد محضه کأنّ دارم، فقط یک نوع تعبد محضه دارم. این‌جا به همان مناط فرمایش شیخ می‌گوید استحقاق ثواب، آن‌جا مذمت را می‌گوید این‌جا به تحسین را می‌گوییم، استحقاق تحسین کردن این‌جا، این‌جا به‌خاطر فاعل است نه فعل.

ج: بله

س: در بحث در ما نحن فیه این است که آیا خود اجتنب عن الخمر بما هو اجتنب عن الخمر آیا داعی می‌شود؟ نه به‌خاطر این‌که تو آدم خوبی هستی که اگر خمر بخوری من به تو ثواب می‌دهم. به لا تقتل النفس بما هو قتل النفس را اجتناب بکنیم، حُسن فعل را دارم بحث می‌کنیم، همه‌ی این‌ها که دارید می‌فرمایید بیاناتش توی تجری و انقیاد آمده، پنبه‌اش را هم زدند مثلاً گفتند آن را ما بحث نمی‌کنیم؛ توی بحث تجری می‌گوید استحقاق المذمة کی یستتبع استحقاق العقاب وقتی علی الفعل باشد نه علی الفاعل، این همان حرف است. شما می‌گویید این‌جا تقریبش به‌خاطر این تعبد است ما از محل بحث خارج شدیم ...

ج: چرا؟

س: می‌خواهیم بگوییم اجتنب عن الخمر بما هو اجتنب عن الخمر نه این‌که تو به‌خاطر آن حُسن سریرهات مثلاً این‌جا بگوییم، حُسن سریرهات تقرب پیدا می‌کند، ... ؟ کن

س: ولی فعلی قلبی است فعل قلبی است ...

س: اجتنب عن الخمر آیا می‌تواند مبدأ تکلیف بشود برای من مولا؟ به‌خاطر این‌که بگویم حُسن اجتنب عن الخمر را به تو می‌دهم، تقرب اجتنب عن الخمری به من پیدا می‌کند نه تقرب تعبدی. آن تقرب تعبدی است، بحث دوتا هست. این‌جا این اشکال اشکالِ اولی که صاحب منتقی می‌کند این است می‌گوید آیا می‌تواند جهت بشود برای جعل خودش در ... ؟ شما می‌گویید بله، به چه ملاک؟ به ملاک فاعلی، ما می‌گوییم ملاک فاعلی بحث نیست ملاک فعلی بحث است.

ج: نه، ببینید، برای این‌که خارج... برای این‌که لغو نباشد اگر این اثر مترتب باشد بگوئی درست است. از نظر فعلی که او انجام نمی‌دهد یا ترک نمی‌کند یعنی ترک چیزی نمی‌کند که، اما از نظر همین‌که این حالت در او پیدا می‌شود من این را، این نهی را می‌کنم برای این جهت

س: «اجتنب عن الخمر» حسنی ندارد

ج: بله؟

س: «اجتنب عن الخمر»

ج: غلط است؟ یعنی لغو است؟

س: بله لغو است.

س: نه، لازمه

س: چون قبح فعلی ندارد، توی قبح فاعلی است که شما دارید بحث می‌کنید. پس حُسن فاعلی است

ج: می‌دانم نه، برای حسن فاعلی لغو است؟

س: آقا، یک وقت هست حیث این می‌گوید ... عقد قطع، ... یک وقت هست خطاب این است. یک وقت هست می‌گوید

س: باشد، ... لازمه‌ای داشته باشد ...

س: می‌گوید تعزموا، می‌گوید تعزموا علی الاطاعه و لا تعزموا علی العصیان»، می‌گوید عزم بر اطاعت بکن، یک وقت هست این است. عزم بله، عزم تقدیری می‌شود و چیزی اگر هم سراغم بیاید عزم بر ترکش دارم. بحث عزم و اراده و عقد ... نیست. بحث خطاب «اجتنب عن الخمر» است. حرف‌شان دقیق است. می‌گوید این خطاب «اجتنب عن الخمر» نسبت به چیزی که در محل ابتلائی نیست و عقلاء و ما که می‌خواهیم استحقاق مذمت و استحقاق ثواب یا عقاب بدهیم، اصلاً نسبت به او هیچ کسی این حرف را نمی‌زنند مگر تفضلاً؛ به نصوص ثابت بشود که آن هم باید به همه حرمت را ثابت بکنید که بله، این‌جا موضوع آن تفضلات را بسازد.

ج: ببینید، حالا چندتا مطلب

س: ...

ج: حالا علی ای حال دیگه بله، کفایت مذاکرات شاید باشد.

س: ... فعل است دیگه؟

ج: بله؟

س: ... خودش فعل است. فقط یک فاعلیّت ... فقط یک حُسن سریره‌ای نیست که، خودش یک فعل قلبی است. بعدش احتمالش هم کافی است. ثالثاً اگر یک چیزی لازمه‌اش یک اثری باشد ولو ما می‌گوییم در خود آن ترک نیست ولی چنین لازمه‌ی درواقع اثردار دارد

ج: از لغوئیت خارج می‌شود

س: خارج می‌شود از لغوئیت

ج: ببینید، ادنی اثر برای این که از لغوئیت خارج بشود کفایت می‌کند. این جا هم شارع می‌گوید من اجتنب از آن را هم می‌گویم برای این که این آقا بتواند این جوری زمینه برایش فراهم بشود که بگوید خدایا، آن درست است از محل ابتلای من خارج است ولی تو چون حرام کردی آن را هم، من اگر در محل ابتلاء هم قرار بگیرد انجام نمی‌دهم. اگر بتوانم هم انجام نمی‌دهم. به این نحو تعلیقی، بالفعل درست است ولی به نحو تعلیقی اشکال ندارد و این موجب تقرب او می‌شود. ثواب امر آخری است. ثواب خدا بخواهد بدهد یا ندهد آن کار فعل خدای متعال است. آن ثواب است. ولی استحقاق ثواب به این معنا که اگر بدهد وَّعَ فی محله، این هم تکوینی است. استحقاق ثواب هم پیدا می‌کند. نه این معنا، استحقاق به این معنا که اگر ندهند ظلم به او کردند نه، به این معنا که اگر بدهند در فی محله دادند که استحقاق هم به همین معناست. مرحوم شیخنا الاستاد آقای حائری قدس سره توی درس شاید بارها از ایشان شنیدید می‌فرمود استحقاق یعنی همین،

س: یعنی ... و اجاره

ج: یعنی یقع فی محله، نه این که یعنی اگر ندادند، مثلاً این استحقاق جهنم دارد، پس اگر خدا او را نبرد ظلم به او کرده؟ حقش را به او نداده؟ این معنایش این نیست. معنایش این است که اگر نبرد یقع فی محله، خب این بیان.

بیان دیگری که آخرین بیانی است که عرض می‌کنیم، بیانی است که شهید صدر قدس سره از محقق حکیم در مستمسک نقل فرموده چون این مسئله ابتلاء در عروه مطرح است که چیزی که خارج از محل ابتلاء هست اجتناب از او، یعنی علم اجمالی در آن صورت تنجز پیدا نمی‌کند. به این مناسبت در شرح عروه خب بزرگان صحبت فرمودند منهم مرحوم محقق حکیم، من چون خود مستمسک را ندیدم از... ایشان این جوری نقل می‌کنند. می‌فرمایند که آقای حکیم یک بیان دیگری دارند برای عدم تنجیز علم اجمالی در این موارد و این که آن چیزی که خارج از محل ابتلاء هست آن در حقیقت گردنگیر انسان نمی‌شود. ایشان فرموده است که ما علاوه بر فعلیّت در تکالیف یک مرتبه دیگری هم لازم داریم که اسم آن مرتبه را گذاشتند شغل ذمه، مجرد فعلیّت تکلیف کفایت نمی‌کند برای شغل ذمه، فلذا در موارد مثلاً شبهات بدویه بعدالفحص تکلیف فعلی وجود دارد. ممکن است وجود داشته باشد. شارع حکم کرده، موضوعش هم هست، شما هم قدرت داری، همه چیزها هست ولی شکّ داری، تفحص هم کردی به دلیل برنخوردی، شما این جا چیه؟

برائت جاری می‌کنید هم عقلاً هم، هم عقلاً، هم شرعاً، اما در عین حال... و آن تکلیف هم تکلیف فعلی است چون تکلیف همین که موضوعش باشد و شرائط عامّه تکلیف باشد فعلی می‌شود. تکلیف فعلی است اما شما شغل ذمه نداری، پس بنابراین ما برای تکلیف که به انجام برسد و موضوع تنجز پیدا کند، استحقاق عقوبت بر ترک آن باشد این است که از مرتبه فعلیت ترقی کند به مرتبه شغل ذمه برسد و الا چیزی ندارد. و فرموده امری که خارج از محل ابتلاء است آن ولو تکلیف فعلی هست، ما نمی‌گوییم تکلیف نیست خلافاً با بزرگانی که می‌گویند اصلاً تکلیف نیست نه، ما می‌گوییم تکلیف هست. فعلی هم هست اما در عین حال یک تکلیفی است که به مرتبه شغل ذمه نمی‌رسد. فلذاست که من در این جا علم اجمالی دارم به این که یا تکلیف این طرف است که تمام مراتب را دارد. یعنی هم فعلی است هم شغل ذمه است و شاید تکلیف آن طرف باشد که فعلی هست ولی به مرتبه شغل ذمه نرسیده، پس قهراً چون من چنین احتمالی می‌دهم که لعل تکلیف آن‌ور باشد که به این مرحله نرسیده، علم پیدا نمی‌کنم به وجود یک تکلیف جامع الشرائط، برای این که ممکن است آن‌ور باشد و شرط تنجز را که عبارت است از این که مرتبه شغل ذمه هم رسیده باشد ندارد. این هم بیانی است که از محقق حکیم نقل شده. البته حالا ما این جا ذکر کردیم چون حالا... ولی جایش این جا نبود البته به یک معنا، چرا؟ برای این که ما الان داریم ادله اشتراط تکلیف بگونه فی محل الابتلاء را داریم بحث می‌کنیم که این مقدمه‌ای است برای این که بگوییم علم اجمالی منجز هست یا منجز نیست. گفتیم علم اجمالی، کسانی که می‌گویند علم اجمالی منجز نیست سه تا دلیل دارند. یک دلیل اشتراط تکلیف به این است. دلیل دوم این است که نه، مشترط نیست اما اصل عملی بلامعارض جاری می‌شود در طرف... سه: روایات. بعد توی آن دلیل اول چون نیاز به این مقدمه داشتیم که تکلیف مشروط است داریم ادله او را ذکر می‌کنیم. این بیان آقای حکیم برای این مقام نیست، برای آن مقام است در حقیقت، ولی حالا دیگه امروز برخوردیم به آن، حالا عرض کردیم. ولی جای منطقی‌اش آن جاست. حالا این فرمایش، آیا این فرمایش تمام است یا تمام نیست؟

سؤال این است که مقصود شما از این شغل ذمه چیه که بعد از فعلیت تازه می‌گویید یک مرتبه هم مرتبه شغل ذمه است. اگر مقصودتان از شغل ذمه این است که یعنی ثقل بر عهده قرار گرفتن و بر دوش انسان چیزی بیاید سنگینی بکند، اگر این مقصودتان است به قول شهید صدر، این مطلب درستی است که در موارد خارج از ابتلاء منترک است. حالا چه زحمتی به عید و بر دوش خودش احساس می‌کند از این تکلیف که آه! چه کار سختی به عهده من گذاشته که من از آن ثوبی که آن جا هست بخواهم اجتناب بکنم، نه، این حرف درست است. اما این چه ربطی به مسئله ما دارد که می‌خواهیم بگوییم که باید علم اجمالی منجزیتش در آن صورتی است که تکلیف به این حد رسیده باشد. چه دلیلی بر این داریم باید تکلیف به این حد رسیده باشد؟ خب نرسیده باشد. ولی اگر بشود، اگر اشکال دیگری نداشته باشد، فعلی است، اشکال دیگری هم نداشته باشد، تنها همین که بله، عید احساس سنگینی نمی‌کند. مگر در تنجیز تکلیف باید احساس سنگینی بکند؟ یک کسی مثلاً عاشق یک کاری است، شارع هم آن کار را واجب می‌کند، هیچ احساس سنگینی نمی‌کند. خیلی هم خوشحال است که این... باید بگوییم این جا تکلیف نمی‌شود، تنجز نمی‌آورد؟ پس این اگر مقصود باشد درست است اما مؤثر نیست. اما اگر مقصودتان از این این است که علاوه بر فعلیت باید به مرحله تنجز و استحقاق عقوبت برسد و مقصودتان از شغل ذمه همان استحقاق عقوبت است. اگر این است این جوابش این است که این محال است که بگوییم برای این که یک تکلیفی تنجز پیدا بکند شرطش این است که مسبقاً

کأنّ به مرتبه شغل ذمه برسد. حالا ایشان اشکال دو را، حالا آن بیان دیگری است، حرف دیگری است. چرا؟ برای این که معنای استحقاق عقوبت این است که اگر انجام بدهی عقابت در محلی هست. اگر انجام بدهی و شما می‌گویید چیزی که خارج از محل ابتلاء است به این مقام نرسیده، این مستحیل است. آیا چیزی که خارج از محل ابتلاء است نمی‌شود درباره‌اش گفت اگر انجام بدهد عقابت در محل است؟ نمی‌شود گفت؟ خب اگر انجام بدهد مفروضش این است که یعنی داخل محل ابتلاء شده دیگر، چنین قضیه‌ای که صادق است. شما چه طور می‌گویید که این استحقاق عقوبت که معنایش این است در مورد او تصور نمی‌شود؟ فلذا به مرحله شغل ذمه نرسیده و این تشبیه شما این جا را به شبهات غیر مقرونیه‌ای به علم اجمالی شبهات بدویه که می‌فرمایید آن جا تکلیف هست و به مرتبه شغل ذمه نرسیده آن جا، می‌گویید به مرحله شغل ذمه نرسیده، آن جا تصویرش درست است به معنای شغل ذمه نرسید، چرا؟ چون آن جا این قضیه آن جا درست است که اگر انجامش بدهد عقاب نمی‌شود. استحقاق عقاب ندارد. این درست است. چون اگر انجامش بدهد در محرمات یا در شبهات وجوبیه ترک کند این درست است. این تصویر دارد که در عین این که تکلیف فعلی است اگر انجامش بدهد لا یتحق العقاب، برای خاطر این که بیانی برایش نیست. یا برای این که ترخیص شرعی برایش هست. آن جا انجام دادن؛ موضوع را از بین نمی‌برد که مشکوک است. بیان به آن واصل نشده اما این جا اگر انجام بدهد مساوق است با این که موضوع از بین رفته دیگر از محل ابتلاء نبودن خارج شده، درواقع محل ابتلاء شده. پس بنابراین این که شما بفرمایید که چیزی که خارج از محل ابتلاء است این لم یرد در مرتبه شغل ذمه و مقصودتان از شغل ذمه این است که لم یرد در مرحله‌ای که بتوانیم چنین حرفی راجع به او بزنیم که اگر انجامش بدهد یتحق العقاب، در این مرحله واقع نشده که بتوانیم یک چنین حرفی درباره‌اش بزنیم. صحبت این است که چرا نمی‌توانیم چنین حرفی درباره‌اش بزنیم؟ خب این هم اگر انجامش بدهد یتحق العقاب، چون اگر انجامش بدهد یعنی از محل ابتلاء، از خروج از محل ابتلاء بیرون آمده و داخل در محل ابتلاء شده است. هذا این اشکالی که نقل کردیم اشکالی است که شهید صدر در بحوث فقه، شرح عروه به محقق حکیم فرموده، اشکال هم اشکال درستی است و وارد است. حالا علاوه بر این فرمایشی که ایشان فرموده، همین مطلبی که در ذهن بعضی آقایان آمد این هم در مقام گفته می‌شود که اگر مقصود سید حکیم قدس سره چی باشد؟ همین استحقاق عقوبت باشد و شما بفرمایید که علم اجمالی منجز تکالیفی است که استحقاق عقوبت دارند. پس این یا تحصیل حاصل می‌شود یعنی قبل از این که، یعنی صرف نظر از علم اجمالی استحقاق عقوبت دارند، پس علم اجمالی چه کاره می‌شود؟ خودشان استحقاق عقوبت دارند. من باید علم به تکالیفی داشته باشم که خودشان استحقاق عقوبت دارند. اگر هم نه، این جا صرف نظر از این جهت، شما بفرمایید که تکلیف باید استحقاق عقوبت داشته باشد و از مرحله فعلیّت به شغل ذمه برسد تا منجزات آن را منجز کند. این جا دور لازم می‌آید چون او بخواهد به این مرتبه برسد و از قبض عقاب بلبیان خارج بشود نیاز دارد به این منجز، این منجز بخواهد منجر بشود احتیاج دارد به این که او به این مرحله استحقاق عقوبت رسیده باشد و این...، پس اگر مقصود ایشان از این شغل ذمه، آن معنای اول است که درست است ولی لاینفع. اگر معنای دوم است؛ این سه اشکال، سه چهار اشکال را دارد که دوتای آن را شهید صدر فرمودند؛ یعنی یک اشکال شهید صدر فرمودند. دو اشکال دیگر هم عرض شد و اگر معنای دیگری مقصودشان است غیر از این دوتا، خب این لا یبئن و لا مبین، و باید ایشان روشن بفرمایند تا ما بتوانیم قضاوت کنیم که حالا هست یا نیست. پس بنابراین این راه هم قانع کننده نیست و نمی‌تواند مفید در مقام باشد.

این بحث‌مان تمام شد راجع این دلیل اول و نتیجه این شد که در نهایت ما می‌توانیم برای تکلیف نسبت به امر خارج از محل ابتلاء فرض فائده به آن نحوی که گفتیم بکنیم فلذا هم اشکال خطابی برطرف می‌شود هم اشکال مبدئی برطرف می‌شود در مبادی مولا و آن به نحو قضیه تعلیقیه است نه به نحو قضیه فعلیه، به نحو قضیه تعلیقیه اشکالی ندارد که ما بگوییم تکلیف هست. پس دلیل اول تمام نیست. می‌ماند حالا دلیل دوم ان شاءالله که در جلسه بعد دلیل دوم وارد می‌شویم و آن این است که تکلیف هست و فعلی هم هست اما از باب جریان اصول مرخصه بلامعارض می‌گوییم تنجیز نیست.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین